

* هدف از تربیت، تربیت بدنی، تربیت قومی و قبیله ای نیست.

انسان: موجودی اجتماعی ابزار ساز و یا حیوان ناطق و انتخاب کننده و آزاد و خلاق نیست. این تعریف بشر است لذا آدم کسی است که بر تمام استعدادهایش حکومت و رهبری دارد و به آن ها جهت می دهد

* انسان موجودی است که از سطح غریزه ها بالا آمده، در حد وظیفه و انتخاب زندگی می کند؛ خوراک، پوشاک، نشستن و برخاستن و حرکت او.... از هوس و غریزه الهام نمی گیرد و جز وظیفه هیچ چیز دیگری در روح انسان حرکتی ایجاد نمی کند و آن وظیفه هم از خداست.

* حیوان به خاطر غریزه زندگی می کند سطح انسان از حیوان بالاتر است و از تضادی که در درون اوست مدد می گیرد و به سوی وجودی برتر و بالاتر و بی مانند و نامحدود حرکت می کند.

انسان هایی که عظمت هستی را دیده اند و دنیا را در میان هستی تماشا کرده اند و زمین را از بالا دیده اند دیگر زمین را نمی بینند و به آن قانع نمی شوند. انسان هایی که عظمت هستی را دیده اند به هستی قانع نمی شوند و از بهشت و تمام هستی می گذرند تا به رضوان من الله اکبر برسند و این عظمت باعث می شود که بشر به انسانیت برسد.



فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ: دنیا در وسعت آخرت بسیار ناچیز است.

* مراد از تربیت آن راه و نظامی است که از بشر انسان می‌سازد، انسانی که قدرت، ثروت، علم و صنعت و... برای او غرور نمی‌آفریند بلکه وظیفه می‌سازد.

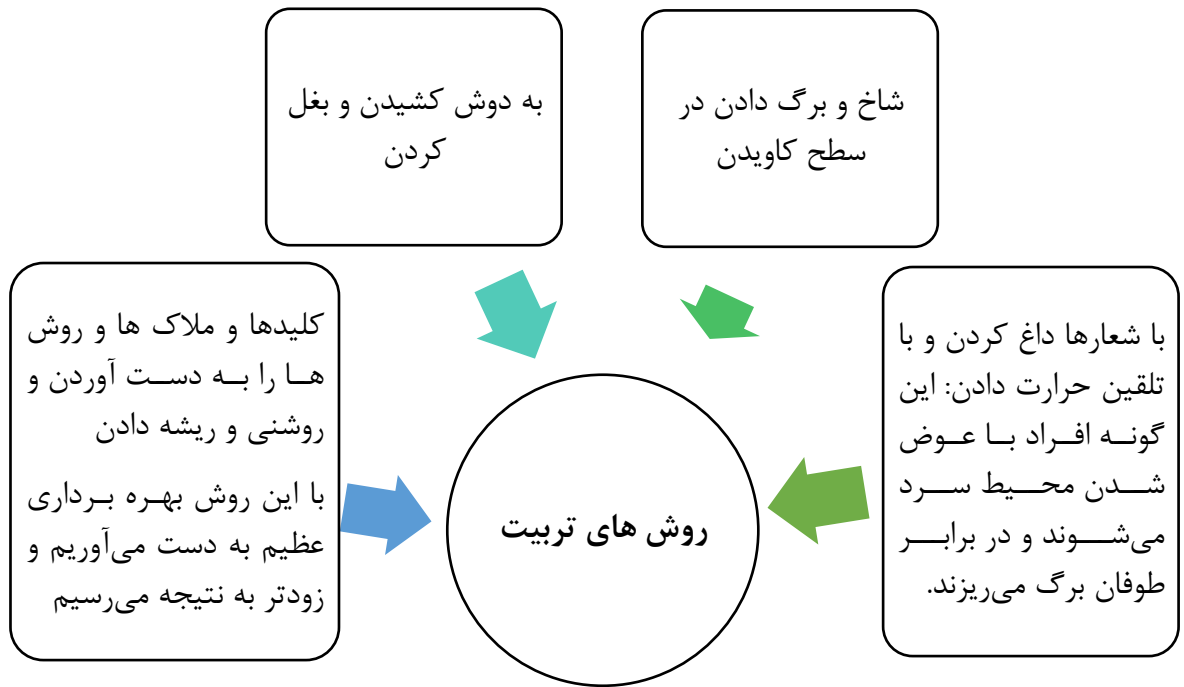
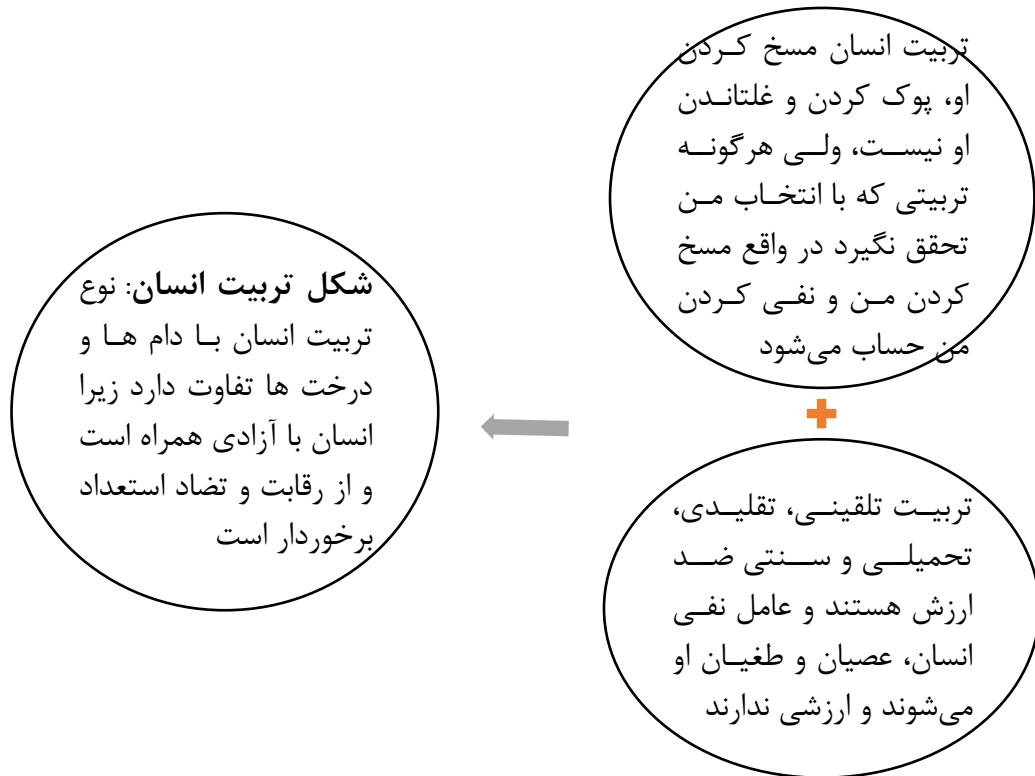
هر پدیده ای که از قانون و از نظام علیتی برخوردار است ناچار امکان تربیتش است و قانون‌ها زمانی که شناخته شدند، تسخیر و در دست انسان اسیر می‌شوند

امکان تربیت

چرا در امکان تربیت بحث کنیم هنگامی که نمونه هایش را می‌بینیم و شاهد وقوع آن هستیم. کسانی که با یک عشق از سطح عادی زندگی به اوج رسیده‌اند و به وسعت رسیده‌اند و این عشق باعث ساخت فرهاد و مجنون، ابراهیم و اسماعیل شده است

* امروزه براساس شناخت علمی و علیتی، حتی درخت‌ها، دام‌ها... به شکل دلخواه تربیت شده‌اند.
* انسان از جبرهای گوناگون برخوردار است و با تضاد و علت‌ها در رقابت جبرها همراه است و امکان حرکت بیشتر و آزادی بیشتر برایش فراهم است.
* انسان چه مجبور باشد و چه آزاد، امکان تربیتش هست اگر مجبور است با شناخت قانونهای حاکم بر او تربیت می‌شود. مانند: درخت‌ها، دام‌ها.. و اگر آزاد است خودش می‌تواند خودش را بسازد و می‌تواند از رقابت استعدادها و تضاد نیروهایش بهره‌برد.

درون انسان دریایی است از رودخانه‌های عشق، ترس، امید، تقلید، تلقین و تحمیل که هر کدام از این عامل‌ها می‌توانند انسان را بسازند و تربیت کنند و باعث می‌شوند که انسان را پیش برانند و یا عقب برانند و یا راکد نگه‌دارند.





چگونه میشود آنهایی را که هوس هایی در خونشان ریخته را از عشق ها و غریزه ها و حرف ها و وسوسه ها و از حب و بغض و... رها کنیم؟

فردی که به عشق بزرگتر رسیده باشد سهم را فدای مهم تر می کند. برای مثال جوانی که وابسته لباس و قیافه اش بود زمانی که عاشق می شود خودش را فراموش می کند و به خاطر پانسمن محبوبش لباسش را پاره می کند و زخم هایش را می بندد. با این توضیح راز فداکاری هایی که در تاریخ آمده را کشف می کنیم که چگونه ابراهیم از اسماعیل می گذرد.

* آندره زیگفرد در کتاب روح ملت ها می گوید بعضی از حادثه ها را عشق می فهمد اما عقل از تحلیل آن عاجز است و به داستان ابراهیم اشاره می کند و نتیجه می گیرد که عقل، زبان عشق را نمی فهمد. این مسأله در عرفان و تصوف هم ریشه دارد اما این عقل فارغ است که با عشق و عقل عاشق مباحثه دارد، همیشه عقل عاشق با عشق او هماهنگ است... این نتیجه گیری کاملا اشتباه است و دلیل این اشتباه آن است که عقل او فارغ را با عشق عاشق می سنجد در حالی که باید عقل عاشق را با عشق او سنجد. این یک دستور است که مهم را فدای مهم تر کن لذا بر پایه همین دستور و همین عقل است که ابراهیم اسماعیلش را قربانی می کند. یعنی ابراهیم به مهم تر از اسماعیل رسیده به همین خاطر مهم را فدای مهم تر می کند. ابراهیم می خواهد به رشد برسد و به رشد برساند، اگر ابراهیم این کار را نمی کرد در امتحان باخته بود.

برای سازندگی و تربیت باید از اعماق شروع کرد برای مثال هنگامی که می خواهیم رفتار و گفتار کسی را عوض کنیم باید عشق ها و علاقه هایش را عوض کنیم تا در نهایت به تغییر عمل برسیم.
اگر فقط لباس کسی را عوض کردیم و چادر بر سرش انداختیم و نماز خوانش نمودیم، با شعارها و تلقین ها و یا تشویق ها و تهدید ها داغش کردیم بدون اینکه از درون روشنش کرده باشیم و عشقی در نهادش گذاشته باشیم ناچار در محیطی دیگر سرد می شود و یخ می زند مانند آهن تفتیده که در محیط دیگر سرد و سخت می شود

* مسأله تربیت و سازندگی، اولین مسأله و بزرگترین مسئولیت ما در این قرن است به گونه ای که هر شخص علاوه بر اینکه باید تربیت شود بلکه باید مربی دیگران هم باشد. برای مثال بنا هنگامی که دارد آجرها را به هم پیوند می زند و بر روی هم می گذارد می تواند از پیوندها، وحدتها، همدستی ها و فداکاری های خود نمونه هایی در دسترس بگذارد و سازندگی هایی داشته باشد و...

مربی کیست؟



هر کس افراد تحت اختیارش را برای محیطی که در نظر دارد تربیت می‌کند، اولیا فرزند را برای خانه، استاد شاگرد را برای جامعه محدودش و دانشمند انسان را حداکثر برای زمین و هفتاد سال بعد تربیت می‌کند و بر طبق شرایط موجود، بارور و شکوفا می‌سازد.

انسان فرزند تمام هستی باید طوری تربیت شود که در تمام این عوالم و در تمام این مسیرها بتواند چه بکند و چگونه بماند و چگونه برود.

۱ • وقتی انسان یک دهان و یک تن باشد باید طوری تربیتش کرد که نیازهایش را مرتفع سازد و در صورت اصطکاک و برخورد منافع، قدرت از میدان به در کردن حریف را داشته باشد.

۲ • وقتی انسان فرزند خاک باشد باید طوری تربیت شود که با قانون های این خاک و سرزمین درگیر نشود باید طوری تربیت شود که طرز بهره برداری را بشناسد

۳ • زمانی که انسان محدود به هفتاد هشتاد سال شد طوری تربیت می‌شود که استعداد و سرمایه هایش در این هفتاد سال کارگشا باشد و ناچار با قانون های زندگی می‌کند که در این هفتاد سال تجربه شده اند.

* هستی دارای وسعت است و تا بی نهایت راه دارد و این هستی زیر پای انسان است ناچار به گونه ای تربیت می‌شود که با قانون های حاکم در این عالم درگیر نشود و استعداد و سرمایه اش در تمام این عالم کارگشا باشد.

* خداوند غریزه حب بقا و حب نفس را در درون انسان گذاشت و انسان را با خود مهربان کرد، خداوند انسان تمام هستی و رهرو تا آن سوی عوالم را تربیت می‌کند.

* دانشمندان، انسان محدود به این عالم را برای این عالم می‌توانند تربیت کنند ولی نیروی عظیم انسان در این عالم محدود و در این مدت محدود نمی‌گنجد و اگر در اینجا قرارش دادن مثل این است که دریایی را در استکانی متراکم و محدود کنند.

درنامه ۲

« ان الحکم اَلاَ لله » حکم و دستور تنها برای اوست. مربی اوست و دیگران باید از او درس تربیت بیاموزند. مربی باید دردها، کسری ها، استعدادها، درمان ها و عوامل تربیتی آگاه باشد و قانون های مؤثر را بشناسد. مربی مانند طبیب است باید درد ها و دارو ها را بشناسد

يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يَزَكِيهِمْ وَ يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ
خدا آن ها را مربی و آموزگار و مزکی و مطهر خلق می سازد و اینها هستند که در میان خلق او به تربیت خلق و شکوفا کردن استعداد و اخلاق کریمه همت گماشته اند « بُعِثْتُ الْتَمِّمَ مَكَارِمَ الْاَخْلَاقِ »

« وَ يَذْهَبُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ يُطَهِّرُهُمْ تَطْهِيرًا » خداوند هستی و مربی انسان، پلیدی را از آن ها می زداید و به وسیله وحی، آن ها را با قانون ها و دردها و داروها آشنا می سازد و با نورانیت و پاکی و آگاهی، آن ها را بر روحیه ها و طبیعت ها مسلط می نماید

مسأله قانون گذاری و راهنمایی برعهده خداوند می باشد که قانون ها را می شناسد و ارتباط آن ها را میداند

ویژگی های مربی:

• آگاهی از دردها و درمان ها باید از وحی، کتاب و سنت باشد.

• برای شناخت روحیه ها می توان از تجربه و برخورد، از آموزش و تعلم از الطاف روحی و فرقان استفاده کرد. این فرقان روحیه ها را از هم جدا می کند و زمینه طرز برخورد را مشخص می کند

افرادی می توانند مربی انسان باشند که به درد ها و درمان ها آگاهی داشته باشند

• برای رسیدن به وحی به اصول و کلیدهایی نیازمندیم اما فرقان نیرویی است که در مرحله اطاعت و تقوا به انسان ارزانی می شود

• **إِن تَتَّقُوا يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا**

• **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا و آمَنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ** اگر به تقوا برسید خداوند برای شما فرقانی قرار می دهد. نتیجه تقوا و ایمان رحمت وسیع و نورانیتی است که خط مشی انسان را مشخص می کند.

مربی به وحی و فرقان نیازمند است

• تقوا نتیجه حرکت ها و ورزش ها و تجربه ها می باشد که از حرکت انسان بدست می آید و باعث آزادی انسان می شود.

رابطه فرقان و تقوا با حرکت فکری آغاز می شود

ضرورت مربی: همراه مربی می توان از هر حادثه درس گرفت و حتی از بدی ها خوب استفاده کرد و ضرورت مربی زمانی آشکار می شود که ما در راهی گام برمی داریم که امید بهره برداری از تجربه ها نیست. مانند آن هایی که خود سر رانندگی یاد گرفته اند اگر با آموزش و مربی بودند زودتر به نتیجه می رسیدند و از خطر ها رد می شدند.

* سلمان وار در جست و جوی مربی رفتن، پربارتر و آسانتر از لقمان از بدها ادب آموختن است.

مربی: کسی است که افراد را در جریان نیازها می گذارد و آموزش می دهد که خود ببینند و خود حرکت کنند و در کنار حادثه تذکر می دهد و یادآوری می نماید که بیابند.